



یکی از اصرار دهم قارینخی ایران

در جنگ بین‌المللی اول که نخستین بار فاش میشود

(۲)

روز دوشنبه ۱۴ رمضان ساعت ۹ بعد از ظهر، درب منزل مرا خیلی آهسته کوفتند. نوکرم رفت و آمد و گفت مرد محترمی شمارا میخواهد ولی از طرز حرف زدنش مثل این است که ایرانی نیست من فوراً رفتم دیدم که (مستوهاوآدد) قنصل انگلیس است که کرا را در راهروهای وزارت خارجه او را دیده بودم و می‌شناختم. بدون معطلی تقاضای ورود بخانه کرد. از ترس اینکه مبادا دامی گسترده باشند رد کردم و عذر خواستم. گفت پس همین جا چند کلمه با شما سخن دارم. من از طرف دولت انگلیس، نه از جانب خودم یا وزیر مختار انگلیس، از شما خواهش میکنم ما را راهنمایی کنید بدانیم مسیو (زمر) این اطلاعات را از کجا بدست آورده است؟ دولت انگلیس هر چه شما بخواهید در ازاء این محبت بشما خواهد داد حتی همین الساعه ممکن است هدیه کوچکی از طرف ما قبول نمائید و کیسه چرمی ارائه داد. گفتم اولاً من فقط در ترجمه ابلاغیه دخیل بوده‌ام و هیچ اطلاع ندارم شارژدافسر آلمان این خبر را چگونه بدست آورده. ثانیاً قبول چیزی از ناحیه شما و یا قول و وعده دولت انگلیس برای من که يك ایرانی طرفدار استقلال و تمامیت وطن عزیز خود میباشم

* آقای ابوالقاسم کمالزاده مدیر کل سابق اداره کل انتشارات و تبلیغات کشور از مردان ورزیده تاریخ و سیاست معاصر.

بزرگترین خجانت است و روسیاهی بزرگی برای من و خانواده‌ام خواهد بود. سپس آقای هاوارد دست مرا در دست خود گرفت و گفت پس قول شرف بدهید که این مراجعه من بخانه شما نزد خودتان محفوظ خواهد ماند و بکسی بازگو نخواهید کرد و سپس با گرمی دست مرا فشرده و رفت. منم از این مطلب به آقای زمر اطلاعی ندم و تا این تاریخ که این یادداشت را می‌نویسم جز من و آقای (هاوارد) احدی از این ماجرا خبر نداشت.

سه شب بعد از این واقعه، باز ساعت نه بعد از ظهر درب منزل را بشدت کوفتند نوکرم بمن اطلاع داد آقای محترمی است می‌گوید از دربار آمده است. وقتی بدرب خانه رفتم دیدم آقای حشمت السلطنه پیشخدمت احمد شاه است. پس از ورود بخانه با محبت فوق‌العاده بمن اظهار داشت فرداشب اول غروب با درشکه می‌آیم تا باتفاق بدیدن وزیر دربار برویم. وزیر دربار شاهزاده موثق‌الدوله (مغرور میرزا) بود که من تا بحال بسا ایشان روبرو نشده بودم فقط میدانستم که منزل ایشان در کوچه پشت مسجد سهسالار شماره ۱۲ است. دوسه دفعه باتفاق آقای (زمر) شاردن دافر آلمان بدرب این خانه رفته و کارت گذارده بودیم ولی صورتاً ایشان را می‌شناختم که از یک چشم قدری علیل بود. آقای حشمت السلطنه بمن سفارش کرد که این مطلب باید کاملاً محرمانه باشد و شما نباید بکسی بازگوئید حتی به آقای (زمر) هم خبر ندهید. ولی پس از ملاقات، اگر سفارشی یا پیغامی برای ایشان داده شد البته حسب‌الوظیفه باید بگوئید. حشمت السلطنه بسیار خوش صورت و نیک سیرت بود و در این سه سال که من منشی سفارت امپراطوری آلمان بودم کراراً، چه در دربار و چه در خارج ایشان را ملاقات میکردم. اغلب اوقات اطلاعاتی بسیار مفید بمن میداد. بوسله من با آقای (زمر) شاردن دافر آلمان ارتباط داشت. زبان خارجه نمیدانست و در ملاقات اول که باتفاق من با آقای (زمر) بعمل آورد گفت با آقای (فن‌کاردرف)، شاردن دافر سابق آلمان در زمان (پرنس دوپس)، ارتباط داشت و یکی از دوستان بسیار نزدیک ایشان بوده است. بنابراین ارتباط و آشنایی من با آقای حشمت السلطنه سابقه قبلی داشت.

شب بعد یعنی شنبه ۱۹ رمضان ۳۶ مطابق ۸ سرطان (تیر) ۱۲۹۷ و ۲۹ ژوئن ۱۹۱۸ قدری زودتر از هر شب از سفارت بخانه آدم آقای حشمت السلطنه بسا گماشته و درشکه شخصی بمنزل من آمد و باتفاق او بقصر فرح آباد رفتیم. من لباس رسمی آن زمان یعنی (ردنکت) و شلوار مشکی و کفش برقی داشتم و بمحض ورود بفرح آباد بخدمت شاهزاده شهاب‌الدوله رسیدم و پس از قدری تعارفات معموله بطرف پوش بزرگی حرکت کردیم من تصور کردم بحضور وزیر دربار میرویم ولی شاهزاده شهاب‌الدوله بمن گفت شما افتخار شرفیابی بحضور شاه را دارید و مراقب باشید هرچه بیشتر تعظیم و تکریم نمائید. طولی نکشید که مرا بحضور احمد شاه درپوش مخصوص بردند اولین بار بود که پوش مخصوص

سلطنتی را که بسیار مجلل و جالب و تماشائی و خیره کننده بود از نزدیک میدیدم. شاهزاده شهاب الدوله جلو من پشت سرایشان و آقای حشمت السلطنه پشت سر من بود. هر چند بار که شاهزاده شهاب الدوله تعظیم کردم من هم تعظیم کردم تا چند قدمی بجلو شاه رسیدیم. عرض کرد ابو القاسم خان منشی سفارت امپراطوری آلمان حاضر برای اصفای او امر شاهانه است. من بار دیگر تعظیم کردم و بحرکت ایستادم. شاه در صندلی راحتی بسیار بزرگ زیبایی از مخمل قرمز جلوس کرده بود. بسیار بسیار چاق بود با چشمانی بسیار بزرگ و زیبا و چهره ای گشاده و متبسم و لباس سرداری از پارچه سفید. در اطراف پوش چندین صندلی راحتی و میزهای کوچک بود که روی هر میز يك چراغ گرد سوز و چند لاله بلور قرار داشت. روی میز شاه چند روزنامه خارجی دیده میشد آقایان پس از معرفی من بحضور شاه مراجعت کردند. شاه بدون تأمل پرسیدند چند وقت است در سفارت آلمان مترجم هستید؟ عرض کردم از همان ایام مهاجرت که (پرنس روپس) از تهران رفت من بسمت ترجمائی آقای (زمر) شارژدافر آلمان منصوب شدم و تمام این مدت در سفارت امپراطوری آلمان مشغول خدمت میباشم. بعد پرسیدند از چه خانواده ای هستید؟ عرض کردم پدر و جد من از چندین سال قبل افتخار خدمتگذاری بدولت راداشته اند. پدرم دکتر حسین خان که حال رئیس کل اوقاف و جدم میرپنج اسمعیل خان آجودان حضرت اقدس والا شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه و پدر ایشان آقا محمد کریم پیشخدمت محمد شاه غازی و پدر ایشان آقا اسمعیل جواهر خان جواهر دار خاقان مغفور بوده است. بعد سؤال کردند موضوع ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان در موضوع تجزیه فارس چه بوده است؟ گفتم یکی از محارم سفارت امپراطوری انگلستان سندی به آقای (زمر) شارژدافر آلمان داد و او هم شبانه ابلاغیه را تهیه کرد و برای ترجمه بمن داد من هم فوراً ترجمه کرده نیمه شب به روزنامه ایران بردم و باتفاق سید حسین اردبیلی شبانه بسچاخانه رفتیم و ابلاغیه را در روزنامه چاپ کردیم. چندین صد شماره را من به منزل بردم و مخفی کردم زیرا قطع و یقین داشتم سفارت انگلیس ساکت نمی نشیند و بتوقیف روزنامه اقدام خواهد کرد. همان طور که پیش بینی کرده بودیم روز بعد، روزنامه ایران يك ساعت پس از انتشار در تمام پایتخت توقیف و جمع آوری شد و همان شماره هائی که من پنهان کرده بودم بوسیله پست و پیش خدمتهای سفارت آلمان برای دربار و تمام مراجع رسمی و خصوصی فرستاده شد. بعقیده آقای (زمر) با کشف این سند و انتشار آن در این موقع که آلمانها با روسها طبق معاهده (برست لی توسک) تمامیت ارضی و استقلال ایران را تضمین کرده اند، بزرگترین خدمت سلطنت و استقلال و تمامیت ایران بوده و نقشه ای خائنه را نقش بر آب کرده است. شاه پرسیدند این سند بفارسی بود؟ گفتم خبر عین سند انگلیسی بود و چون آقای (زمر) انگلیسی خوب میدانند آن را خوانده بآلمانی ترجمه کرد و بمن داد و طبق آن سند ابلاغیه صادر

شد. سپس پرسیدند شما شخصاً شخص آورنده سند را دیدید؟ گفتم نه آن شخص با خود آقای (زمر) مربوط بود. بعد سوال فرمودند کس دیگر هم از این امر مطلع شد؟ گفتم خیر تمام امور محرمانه سفارت را شخص آقای (زمر) و بنده انجام و اداره مینمائیم. گفتند شما فرانسه هم میدانید؟ عرض کردم بخوبی آلمانی نمیدانم زیرا تماماً تحصیلات من بزبان آلمانی بوده است.

پس از این گفتگوها آقای شهاب الدوله را بصدای بلند احضار و بایشان فرمودند برای این شخص فرمان نشانی صادر شود و سری بعلامت خدا حافظی تکان دادند. من تعظیم کرده و از پوش خارج شدم. شاهزاده شهاب الدوله چند دقیقه حضورشاه ماند من وحشمت السلطنه بپوش رئیس کل تشریفات رفتیم و شهاب الدوله هم بآنجا آمدند آقایان دیگر از من ابدأ پرسشی نکردند ولی از حرف آخر شاه فهمیدند که از سخنان من راضی بوده اند.

سوال کردند شما چه نشانی دارید گفتم نشان درجه ۴ وزارت خارجه. گفتند اقدام میشود بشما نشان درجه ۳ بدهند. سپس آقای حشمت السلطنه مرا با درشکه دربار بشهر آوردند و بخانه رساندند. آقای حشمت السلطنه در راه بمن گفتند اظهارات شما مورد پسند خاطر شاه شده بود که امر فرمودند بشما نشان داده شود و گفت ما اطلاع داشتیم که علت احضار شما چه بوده است. از چند روز باینطرف که مشت باز و ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان راجع بتجزیه فارس منتشر شد پیوسته شاه میگوید ازین جانب نگران است و اظهار نفرو انزجار میکند و خیلی میل داشتند بدانند ابلاغیه شما روی اطلاعات محرمانه بوده است که بدست آورده اید یا اینکه سندی هم در دست داشته اید. گفتم هر دو ابلاغیه مبنی برسند کتبی بود که در دست ما وجود داشت و بآنها اشاره شد بخصوص اگر سند دوم را ما فاش نکرده بودیم انگلیسها می توانستند بگویند که این عمل سفارت آلمان یکنوع بازی سیاسی است و منبع موثقی ندارد ولی سند دوم بخوبی فاش کرد که سفارت امپراطوری آلمان اسناد مهمی در دست دارد. بعد آقای حشمت السلطنه گفت دو شب قبل شخص مطلعی را که تصور میرفت در این موضوع اطلاع دقیق داشته باشد بحضور شاه آوردیم ولی ایشان نتوانستند اطلاعاتی که شاه میخواست بدهد و بکلی اظهار بی اطلاعی کرد بعد ما بحضور شاه عرض کردیم که مدتیست ابوالقاسم خان منشی آقای (زمر) میباشد و در تمام مجالس و محافل باتفاق او رفت و آمد میکند ایشان میتوانند اطلاعاتی بعرض برسانند وبهین جهت دستور احضار دادند و خوشبختانه شما مطلب را روشن کردید.

دو هفته گذشت تا اینکه سفارت انگلیس در تاریخ یکشنبه ۲۷ رمضان ۳۶ مطابق ۱۶ سرطان (مرداد) ۱۲۹۷ برابر ۸ ژوئیه ۱۹۱۸ ابلاغیه زیر را که در واقع تأیید صحت ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان بود منتشر کرد و برهمه ثابت شد که موضوع تلگراف قنصل انگلیس از شیراز داتر بتجزیه جنوب ایران صحت داشته است. اینک مضمون ابلاغیه سفارت انگلیس:

«در شماره ۲۶۰ جریده ایران مورخه ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ ترجمه ابلاغیه سفارت انگلیس مندرج بود چون ترجمه مزبور که از طرف اداره روزنامه شده کاملاً صحیح نبود لهذا در سفارت انگلیس ترجمه شده و از این قرار است: چون سفارت آلمان مأخذ اظهاراتی را که سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت داده شده بود که میخواهند در جنوب ایران حکومت مستقلی برپا نمایند مشکوف داشته‌اند لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان لازم میدانند که بوسیله اظهار مختصری از چگونگی واقعه دفع این جعلیات بیهوده را بنمایند. چنین پیشنهادی در شیراز بقنصل اعلیحضرت پادشاه انگلستان شده بود و در پیشنهاد مزبور را برای حکومت آتیه موهومی شخص مناصبی دیده بودند و قنصل مشارالیه معمولاً این مطلب را بسفارت اطلاع داده بود چون این مسئله مستقیماً با سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان که کراً اظهار داشته‌اند استقلال و مصونیت مملکت ایران را محترم شمارند مخالف بود برحسب لزوم فوراً رد شد.»

با این اعلامیه سفارت انگلیس، موضوع تجزیه ایران نقش بر آب شد و دیگر ابدأ از آن سخن بمیان نیامد و موفقیتی بسیار بزرگ برای سفارت آلمان و شخص اینجانب فراهم شد و دو ماه بعد آقای مستر (مادلینگ) سفیر انگلیس رفت و (سرپرستی کاکس) بجای ایشان آمد - در تمام محافل سیاسی داخلی و خارجی انتشار یافت که بر اثر ابلاغیه سفارت امپراطوری آلمان در موضوع تجزیه فارس و استقلال داخلی آن ایالت، سفیر انگلیس در تهران تغییر کرده است مستر مارلینگ در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۱۵ مطابق دوم جمادی الثانی ۱۳۳۳ بسرا بر ۲۸ حمل (فروردین) ۱۲۹۴ بجای (سرودالتوادنلی) از راه روسیه، بعد از ملاقات اولیای دولت تزاری روسیه و اخذ تعلیمات مشترک دول روس و انگلیس، بایران آمد و در ماه نوامبر همان سال قوای روس تزاری (طهران) پایتخت را تهدید کرد که منجر به مهاجرت شد. تاریخ مهاجرت بسیار مفصل است که انشاء الله در آینده برای مجله گرامی گوهر فرستاده خواهد شد.

پرتال جامع علوم انسانی